

اومانيسم مارکس، اومانيسم حکمت

فرزاد ادیبی

بعنوان مقدمه:

من اعتقاد دارم از انسانهای بزرگی چون مارکس، انگلس، لنین و منصور حکمت، که نگرش و مبارزه و آثارشان فراتر از زمانشان نقش ایفا کرده و خواهد کرد، باید بیشتر گفت و نوشت. اینان خود باندازه کافی قامت شان بلند و آرمانشان بزرگ است. اما باید بزرگشان داشت، در موردشان نوشت و در شناساندن هر چه بیشتر اینان به توده مردم شریف و کارکن جهان امروز تلاش کرد. بویژه در مقابل تصویر تاریک و حقیری که هر روز و هر لحظه خیل ایدئولوگها و قلم بدستان مزد بگیر طبقه حاکمه به ما حقنه میکنند، کسانی که کاری جز طبیعی انگاشتن و قبولاندن اسارت انسان امروز ندارند، صدای پر صلابت این پرچمداران زندگی و سعادت بشر و تصویرشان از حرمت و شان انسان، خود امید و انگیزه زندگی است.

آنان که از آرمان و جنبش مارکس گفتند و نوشتند و دفاع کردند (و در دوران ما بویژه منصور حکمت)، بزرگترین خدمت را به بشریت و مارکسیسم کردند. یک وجه مهم ادامه راه این رهبران بزرگ کمونیسیم، کماکان گفتن و نوشتن و دفاع مسئولانه است. هستند کسانی که خودشان را "دوستان" کمونیسیم معرفی می کنند و از مقایسه مارکس و حکمت برآشفته میشوند. میگویند "از منصور حکمت بت نسازید!" اینان خود پیشتر مارکس را از انسانیت خارج کرده اند و از او بت و پیامبری غیر قابل مقایسه ساخته اند، و در امتداد این شیوه اندیشیدن به ما می گویند "بت نسازید!" مارکس و لنین و حکمت، بعنوان انسانهای واقعی و زمینی، چه از نظر ابعاد کارشان و چه از نظر نقشی که ایفا کردند، رهبران بلامنازع کمونیسیم دوران خویش بودند. این موضوعی است که در ابعاد مختلف قابل بررسی و تحقیق و موشکافی علمی است. اما من جنبه کنکرتی را مد نظر دارم و آن اومانیسیم و مدرنیسم منصور حکمت است. به نظر من یکی از خدمات بزرگ منصور حکمت به کمونیسیم، و از این طریق به بشریت معاصر، بازگرداندن اومانیسیم و مدرنیسم به جنبش سوسیالیستی است. حکمت در این زمینه نیز شادابی و سر زندگی مارکسیسم را احیا کرد. دگمها و روایات شبه مذهبی و فضای خاکستری ای که دیگر جنبشهای غیر کارگری و غیر سوسیالیستی تحت نام "کمونیسیم" جار زده بودند، در مقابل کمونیسیم مدرن و انسانی منصور حکمت به سرعت رنگ باختند و به حاشیه رفتند.

سوسیالیسم و انسان

قبل از اینکه من بحث اصلی را شروع کنم به نکته ای اشاره می کنم که بی ربط با بحث حاضر نیست. و آن جذب من به افکار منصور حکمت و از این طریق به حزب کمونیست کارگری در ابتدای تشکیل حزب است. اولین بار با نوشته های حکمت برخورد کردم، دو نکته مهم و غیر متعارف، نظرم را جلب کرد. غیر متعارف به این معنا که در میان "چپ ها و کمونیستهای" آن زمان جدید بود. به عبارتی دیگر در مقایسه با احزاب و گروههای چپ سنتی، چه در ایران و چه در جهان، بعد از مارکس و لنین غیر متعارف بودند. هر کسی که مباحث حکمت را تعقیب کند، به سخنرانیهایش گوش دهد، در همان نگاه و ارزیابی اولیه این دو نکته را بسرعت متوجه خواهد شد؛ مدرنیسم و اومانیسیم حکمت. اینها نکاتی هست که من بر سر آنها بیشترین اختلاف را با سازمانها و گروههای سنتی چپ، که تا قبل از نزدیکی ام به جنبش کمونیسیم کارگری با آنها همکاری می کردم، داشتم. و بیشترین درگیری من از جمله روی همین دو

نکته با آنها بود. مدرنیسم و اومانیسم حکمت، دو ویژگی مهم است که در آثار حکمت موج میزند. حتی میتوان در یادداشتهای تک برگی او هم آن را مشاهده کرد.

انسان دوستی عمیق و مدرنیسم سوسیالیستی یکی از پایه های اساسی کمونیسم کارگری حکمت است. مارکسیسم از اینرو برای حکمت راه نجات بشریت را تدوین میکند که مربوط به انسان و رهائی انسان است. برای حکمت، همانطور که برای مارکس، کمونیسم برسر تغییر در زندگی انسان و تامین سعادت و خوشبختی اوست. طبقات و مبارزه طبقاتی و تئوری و تز و سیاست و حزب و انقلاب و غیره، به این اعتبار و به معنی پراتیکی زنده برای دستیابی به این امر، مکان خویش را پیدا میکنند. این یکی از تفاوتهای بسیار مهم کمونیسم حکمت و مارکس با تمام روایتیهای است که توسط اردوگاهها و احزاب سیاسی برادر و خواهرشان در سراسر جهان و ایران تحت نام کمونیسم سخن گفته اند و به این نام شناسانده شده اند.

حتماً بیشتر شما خوانندگان این سطور با کتاب "سیمای یک انسان راستین" اثر اریک فروم آشنایی دارید. این کتاب جزو کتابهایی بود که تحت عنوان "کتابهای جلد سفید" یعنی غیرقانونی و مخفی، قبل از انقلاب یعنی اواخر سال ۵۶ منتشر و پخش میشد. اگر قبلتر این اثر در ایران منتشر شده دستکم من از آن اطلاع ندارم. برای اولین بار همان دوران این کتاب را خواندم و مجدداً سه سال پیش بود که آن را مرور کردم. دفعه اول که این کتاب را خواندم برایم روشن بود که در باره مارکس سخن میگوید. اما دفعه دوم یعنی سه سال پیش، دیگر چهره مارکس نبود که در لابلای سطور، تصویر میشد بلکه چهره دوست داشتنی حکمت بود که دائم جلوی چشمهایم بود. این کتاب در دفاع از انسانیت مارکس در برابر حملات بورژواها و تحریفات و سانسورهای شوروی و احزاب طرفدار آن در آن زمان است. اگر شما این کتاب را بخوانید متوجه خواهید شد که انسانیت و انسان دوستی مارکس همان انسانیت و انسان دوستی حکمت است. در این کتاب بیشتر از مارکس به عنوان فیلسوف بزرگ استفاده می شود. شما اگر این کتاب را بخوانید، و لحظه ای فراموش کنید که من گفتم این کتاب در باره مارکس است، حتماً این برداشت را خواهید کرد که گوئی این حرفها و جملات و دفاعها در باره حکمت نگارش شده است. حتی آنجا که به مارکس تهمتهای از پیش آماده "خود خواهی، خود محوری و دیکتاتوری" پرت میکنند. دشمنان کمونیسم حکمت، و اینبار با استفاده از زرادخانه های تبلیغاتی دوران جنگ سرد و بویژه بعد از فروپاشی دیوار برلین، بیشتر از مارکس به حکمت حمله کردند. من قسمتی از کتاب را در اینجا می آورم تا منظورم را بیشتر نشان داده باشم:

"این رادمرد به انسان عشق می ورزید. هیچ چیز برای او شگفت انگیز تر از انسان نبود و این احساس را به عنوان نقل قول از هگل بیان می کرد: "حتی اندیشه ی تبهکارانه گنهکار شکوهمندتر و اصیل تر از شگفتیهای آسمان است. ... بدبختی از دیدگاه او تسلیم و سرسپردگی بود، بیش از همه چیز از بندگی نفرت داشت، مثل های مطلوب او اینها بودند: "هیچ چیز انسانی برای من بیگانه نیست" و "باید نسبت به همه چیز تردید داشت".

انسان دوستی حکمت عمیقاً مارکسیستی است و مارکس هم انسان را در صدر همه مشغله های فکری اجتماعی و سیاسی خود قرار می داد. اومانیسم هسته اصلی سوسیالیسم است، هسته اصلی مارکسیسم است. به قول حکمت: "اساس سوسیالیسم انسان است، سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است".

من دقیقاً نمی دانم که زمینه و منشا این انسان دوستی عمیق حکمت کجاست؟ اما اطمینان دارم که این علاقه وافر به همنوع در روآوری حکمت به مارکسیسم نقش تعیین کننده داشته است. او تنها در مارکسیسم میتوانسته عطش انسانی خویش را سیراب کند. در جایی میگوید: "یکی از جذابیتهای بزرگ مارکسیسم تصویری است که از رهائی کامل انسان میدهد".

به هر حال وقتی به خودم و تجربه فردی ام نگاه میکنم، زمینه هائی را ردیابی میکنم که حدس میزنم چنین زمینه هائی در دوران زندگی کودکی و نوجوانی چنین افرادی نقش ایفا کرده است. مثلاً محیط خانواده، امکان شکوفائی خلاقیتها و ضرب شدن اینها در توان و تمایل فردی در متن مسائل و تحولات مهم اجتماعی. خود من بر اساس عشق بی حد و حصر پدر و مادرم، و بویژه مادرم، به این انسان دوستی رسیدم. مادرم هر چند بیسواد بود ولی سفارشش به من همیشه این بود که "پسرم هرچی میخواهی باشی باش، اما قبل از هرچیز انسان باش". و این را هر روز با آن لهجه محلی خاص خودش تکرار می کرد. من که فکر می کنم انسان دوستی در وجود حکمت بسیار قویتر و بیشتر از من بوده، عشق مادر و پدرش هم به او باید به مراتب بیشتر بوده باشد. انسان دوستی حکمت چیزی نیست که نهان باشد. حتی دشمنان وی به آن اذعان میکنند و دقیقاً دشمنی هار آنها با حزب و جنبش حکمت، یک مبنای مادیش همین است. تمایلات قوی انسانی حکمت پرجاذبه است و نیرو جذب میکند. بدرجه ای که این نگرش و جنبش سیاسی جایش را در قلبهای مردم تشنه آزادی باز میکند، به همان درجه خصومت با حکمت و همفکرانش و پرچمی که برافراشته اند از جانب دشمنان طبقاتی شان بیشتر میشود.

منصور حکمت در بحثها و نوشته هایش، انسان و فراهم کردن اسباب خوشختی انسان، در مرکز توجه اش قرار دارد. مارکس نیز همین کار را می کند و در دستخط های اقتصادی - فلسفی توضیح می دهد که:

"سوسیالیسم و الغای قطعی مالکیت خصوصی، یعنی غلبه بر از خود بیگانگی، و از اینرو دست یافتن انسان است بر طبیعت انسانی. دست یافتنی بوسیله انسان و برای انسان. ... پس بازگشت انسان است به خویش به عنوان یک موجود اجتماعی یعنی واقعاً انسانی - بازگشتی همه جانبه و آگاهانه که همه ی غنای تکاملی پیشین را در خود متبلور می سازد. سوسیالیسم به عنوان یک طبیعت گرایی تکامل یافته، انسان گرایی است و به عنوان یک انسان گرایی تکامل یافته، طبیعت گرایی. سوسیالیسم حل قطعی خصومت بین انسان و طبیعت و بین انسان و انسان است."

برای مارکس انسان در مرکز توجه سوسیالیسم است. این اصلی است که حکمت آنرا به همه عرصه های زندگی انسانی تعمیم می دهد.

رفاه و آسایش برای انسان امروز

حکمت توجه ویژه ای به زندگی انسان امروز دارد و بهتر شدن زندگی و معیشت انسان را به فردای پیروزی سوسیالیسم آنهم در دورانی دور موکول نمی کند. بلکه این را امر امروز مبارزه سوسیالیستی می داند و از همین جاست که رفاه و خوشبختی انسان، و مبارزه و تلاش فردی و جمعی انسانهای حی و حاضر برای بهبود و تغییر، امر امروز اوست. مبارزه برای لغو حکم اعدام بعنوان یک عمل شنیع و ضد انسانی، امر او و جنبش اش می شود. حکمت پیگیرانه در تلاش برای "لغو اعدام" در ایران و جهان است و این مسئله را همین امروز عملی می داند. او در توضیح خواست لغو حکم اعدام در مصاحبه ای با

"مجازات اعدام اسم دولتی کلمه کشتن است. افراد یکدیگر را به قتل می رسانند، اما دولتها افراد را به "اعدام" محکوم می کنند. خواست لغو اعدام و ممنوعیت قتل نفس هردو از یک جا مایه می گیرد. مخالفت با کشتن عامدانه و آگاهانه و با نقشه قبلی کسی توسط کس دیگر. اینکه یکسوی این قتل یک دولت و یا یک مرجع فائقه سیاسی است کوچکترین تغییری در این واقعیت نمی دهد که ما با یک قتل عمد طرفیم. مجازات اعدام وقیحانه ترین و کثیف تری شکل قتل عمد است. چون یک نهاد سیاسی، جلوی روی مردم، با اعلام قبلی، از قول جامعه، در نهایت حق بجانبی، در نهایت خونسردی، تصمیم به کشتن کسی میگیرد و روز و ساعت واقعه را هم اعلام می کند."

او از تهران تا کردستان تا قلب اروپا و همه جا به فکر نجات انسان است. انسانی که به چنگ جلاخان رژیم اسلامی افتاده است. انسانی که بر اثر بمباران وحشیانه رژیم عراق، آواره کوههای سرد کردستان شده است. انسانی که پنهانده نامیده می شود و از فقر، جنگ، زندان و سرکوب فرار میکند و در ترکیه، یونان و شهرهای اروپا آواره است. انسانی که در قلب اروپا به جرم جنسیت اش، به زور حجاب اسلامی به سرش می کنند و وقتی فرمان نمی برد، به قتل می رسد. کودکی که در اقصی نقاط جهان به کار گرفته می شود، شلاق می خورد و برای امیال جنسی پولداران شهوتران، فروخته می شود. او برای نجات همه اینها، طرح و برنامه میریزد. نیرو بسیج می کند و جان صدها تن را نجات می دهد و وضعیت زندگی هزاران هزار خانواده را بهتر می کند. او ابتکار و افتخار بنیانگذاری سازمانها و نهادهائی را دارد، که اعضا و دستداران جنبش کمونیسم کارگری با تکیه بر آنها، به امر نجات انسانهای بیشماری مشغول هستند. بعنوان مثال او طراح و مبتکر تشکیل بزرگترین سازمان غیر حزبی ایرانیان، فدارسیون پناهندگان ایرانی در خارج کشور است. سازمانی که تاکنون جان خیلی ها را نجات داده است و نیروی خود آنها را برای مقابله با ناحق و برای گرفتن حق به میدان کشیده است. اما او همه افتخار را تصاحب نمی کند و صادقانه از نقش همزمانش قدردانی و یاد می کند. در نوشته "سازندگان همبستگی، تشکر و تصحیح"، ضمن توضیح اینکه مقاله مهنوش موسوی در همبستگی شماره ۸ به مناسبت سالگرد ایجاد فدارسیون، در رابطه با بنیان گذاری فدارسیون، حق مطلب را ادا نمی کند از تک تک کسانی که در راه اندازی، گسترش و قوام فدارسیون پناهندگان سهمیم بوده اند، نام می برد و قدردانی می کند. انصاف او زبانزد همزمانش است و همه جا این خصوصیت انسانی او خود نمائی میکند.

او به هرچه که ناحق است بیرحمانه حمله میکند. اندیشه های حکمت پناهگاه و امید انسان دریند است. از جمله کارهای دیگر او تاسیس نهاد "اول کودکان" است. او همچنین درباره حقوق کودکان اینگونه عمیق و انسانی می اندیشد و ارزیابیش از انسانی بودن یک جامعه را اینچنین بیان می کند: "رفتار هر جامعه با کودکان مهمترین محک درجه انسانی بودن و آزاد بودن آن جامعه است. کودکان مقدم اند، بر هر چیزی، بر هر ملاحظه و منفعت ملی، اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیکی و مذهبی."

منصور حکمت در صف اول دفاع از حق آزادی و انتخاب کودک قرار دارد. او صدای کودکانی میشود که در خانواده های اسلام زده قربانی تعصبات جاهلانه و ایدئولوژیک والدینشان میشوند. او خواهان ممنوعیت حجاب برای کودکان زیر شانزده سال میشود و در جوامع غربی افکار و قوانین حاکم را به مصاف میطلبد. در یکی از مباحث و جدلهای مربوط به ممنوعیت حجاب کودکان مینویسد:

"هیچکس چه پدر، چه مادر، چه خان دایی، چه خاله خانم، حق کتک زدن یا ارباب کودک را ندارد. هیچکس حق سلب آزادی کودک را ندارد. هیچکس حق جلوگیری از تحصیل و ورزش و معاشرت کودک را ندارد. هیچکس حق سوءاستفاده جنسی از کودک را ندارد. هیچکس حق کار کشیدن از کودک و به کار گماشتن او را ندارد. هیچکس حق آزار جسمی کودک، ولو به حکم شرع انور را ندارد."

حکمت بانای جنبش دفاع از دختران قربانی تعصب و مذهب در قلب اروپا می شود و جنبش او، جنبش کمونیسم کارگری به نقطه امید این بی پناهان تبدیل می شود. او تاکید مکرر بر این امر دارد که همین امروز باید به کمک این دختران شتافت. به اسلام سیاسی و تعصبات اسلامی و سنتی حمله میکند و مشوق ایجاد سازمانها و نهادهائی میشود که نه فقط در اروپا بلکه در منطقه، جبهه ای را علیه اسلام سیاسی و افکار ارتجاعی ضد کودک باز میکند. کمونیسم حکمت همانطور که از این مثالها بروشنی پیداست و خودش هم مرتباً تاکید میکرد، برسر بهبود و تغییر زندگی انسانهاست. از بی دفاعترین آنها تا کسانی که میتوانند مستقیماً در امر آزادی خویش سهمی و نقشی ایفا کنند.

از دیگر جبهه هائی که جنبش منصور حکمت از حرمت انسانها و حق و آزادی دفاع میکند، و یکی از خصوصیات مهم جنبش کمونیسم کارگری است، دفاع افراطی و بیقید و شرط از آزادی و برابری زنان است. حکمت تاکید میکرد که زنان در ایران هیچی کمتر از زنان در فرانسه و سوئد ندارند و باید از همان حقوقی برخوردار باشند که دستاوردهای امروز جنبشهای آزادیخواهانه ممکن کرده است. نه فقط این باید فراتر رفت و برابری زن و مرد را بطور کامل متحقق کرد. باید رفع تبعیض براساس جنسیت را برانداخت. ستم بر زنان، حتی در جوامع به اصطلاح متمدن امروز، بخشی از نابرابری بنیادی در نظام سرمایه داری است. یک وجه پلاتفرم کمونیسم کارگری منصور حکمت آزادی و برابری زنان در تمام سطوح است. سازماندهی کمپینهای دفاع از حقوق زنان در ایران، در سراسر اروپا و آمریکای شمالی، حمله به دیدگاههای رسمی در جوامع غربی و نظریه نسبیت فرهنگی که از دیدگاه حکمت راسیسم است، زبانزد خاص و عام است. همزمان حکمت در این زمینه توانسته اند نظریاتی را در جوامع غربی طرح کنند و مبارزه ای را سازمان داده اند که هم اسلامیون و هم دولتها را تحت فشار شدید قرار داده اند و بر دیدگاههای سازمانهای زنان در این جوامع تاثیر گذاشته اند. فعالین و شخصیتهای جنبش منصور حکمت در این عرصه جزو افراد سرشناس در میان مردم کشورهای سوئد و دانمارک و آلمان و انگلیس هستند. این کمپینها از نظر عملی تاکنون صدها زن را از چنگال بیرحم سنتهای ملی - اسلامی و مردسالار نجات داده و برای تغییر قوانین به نفع زنان و کودکان مهاجر تلاش میکند و در کشورهایی مانند سوئد عقب نشینی هائی را نیز به دولت تحمیل کرده است.

همین نگاه به انسان و تلاش برای تغییر فوری و بلافصل شرایط مشقت بار امروز، برافراشتن پرچمهای سیاسی متعددی را نتیجه داده است. از نهاد "اول کودکان"، "کمیته بین المللی علیه سنگسار"، "کمپین دفاع از حقوق زنان در ایران"، کمپین دفاع از حقوق زنان در خاور میانه"، فدارسیون سراسری پناهندگان ایرانی"، "کمپینهای همبستگی بین المللی کارگری" و از همه مهمتر و برجسته تر سازماندهی دو حزب کمونیست کارگری ایران و عراق که هم اکنون نجات میلیونها انسان را از چنگال رژیم ضد انسانی و قرون وسطایی اسلامی حاکم در ایران و رژیم ارتجاعی عراق را هدف قرار داده است و میرود که منشأ تغییرات رادیکال و انقلابی در زندگی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم ایران و منطقه شود. هدف من از اشاراتی

به این تلاشها تاکید بر این جنبه تفکر و نگاه کمونیسم انسانی منصور حکمت است که برای تغییر بشدت عجله دارد، آنرا عملی میداند، به انسان پیرامون و نیروی انسانی عمیقا اعتماد دارد، راه نشان میدهد، سازمان میدهد و عملی بودن تغییر را بدست خود انسانها اثبات میکند. کمونیسم حکمت از آنجا که عمیقا انسانی است و مربوط به انسان است، به خود انسان و اراده فردی و جمعی او هم تکیه دارد. لذا آرمان مارکسیستی را به همان اندازه هم زمینی و قابل فهم و ممکن میکند. این رشته ای است که در تمام وجوه ادبیات و نگرش و پراتیک کمونیسم منصور حکمت به هم تنیده شده است.

اما برای نگاه عمیق تر به اومانیسم منصور حکمت باید در بحثهای او در باره سقط جنین تعمق کرد. منصور حکمت معتقد است که نباید سقط جنین غیرقانونی باشد اما نفس این عمل را نشان پیشرفت بشر نمیداند، بلکه آنرا گناه و یکی از نمادهای از خودبیگانگی انسان در جامعه سرمایه داری میشناسد. این بحث منصور حکمت بحث بسیار عمیقی است و برخلاف برخی از فمینیستهای که سقط جنین را در هر موقعی نشان "تحقق حق زنان بر بدن خود" قلمداد میکنند، یکی از جنبه هائی است که اومانیسم منصور حکمت را به تصویر میکشد. من خواندن این مطلب را به همگان توصیه میکنم. او در گوشه ای از این بحث مینویسد:

"بحث احترام به حیات انسانی بحثی بیولوژیک نیست. بحثی فلسفی است. یا بهتر بگویم، احترام به حیات بیولوژیک انعکاس احترام فلسفی به حیات است. احترام به پتانسیل و محتوای حیات انسانی. این احترام نشان تعقل بشر است و نه توکل و خرافه مذهبی. اگر حیات انسانی در هر شکل بی حرمت شود، حیات انسانهای کنکرت، انسانهای واقعا موجود، بی ارزش میشود. حیات انسانی تقسیم پذیر و درجه بندی پذیر نیست، ربطی به استقلال و تحرک و سن و شعور و رنگ و جنسیت و ملیت و زمان و مکان و سالم و معلول بودن انسانها ندارد. ... بحث من اینست که جامعه ای که درآوردن جنین از شکم مادر و بریدن روند زندگی ای که شروع شده را تحمل میکند و بلامانع میداند، و چه بسا روی آن بعنوان راه جلوگیری از گسترش جمعیت، شرط ادامه تحصیل زن، شرط اجتناب از فقر و غیره، حساب هم میکند، ارزشی برای انسانهای سقط نشده اش قائل نیست. بی ارزشی جنین انعکاس بی ارزشی ماست و این بی ارزشی را تحکیم میکند".

هر چند همین سطور نگاه مدرنیستی کمونیسم و مارکسیسم حکمت را در مقایسه با آنچه که به نام "کمونیسم و سوسیالیسم" به جهان معرفی کرده اند در خود منعکس میکند، اما بررسی نگاه مدرنیستی حکمت در زمینه های مختلف نیاز به یک کار گسترده دارد که امیدوارم به سهم خودم در نوشته های دیگری به گوشه هائی از آن بپردازم.

حکمت با نگاهش به انسان و شان او، و آنچه شایسته اوست، در قله رفیع انسانیت نشسته است. همین او و جنبش اش را بر پرچم تلاش انسان امروز برای رهائی حک کرده است. حکمت را باید خواند و به دیگران معرفی کرد.